

**(فصلنامه‌ی لسان‌المبین (پژوهش ادب عربی)**

**علمی-پژوهشی)**

**سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم، بهار ۱۳۹۰**

**غربت‌گزینی در شعر بدر شاکر السیاب\***

دکتر مهین حاجی‌زاده  
استادیار دانشگاه تربیت معلّم آذربایجان  
علی‌فضا مرادی  
دانشجوی کارشناسی ارشد

**چکیده**

غربت‌گزینی یا اغتراب در معنای عام کلمه، پدیده‌ای است که سابقه‌ای به قدمت زندگی بشری داشته و همواره یکی از دغدغه‌های زندگی بشری بوده است؛ زیرا چه بسیار افرادی که از اجتماعات انسانی گریزان بوده و یا از نحوه‌ی عملکرد حاکمان خود، تنفر داشته‌اند که در هر دو صورت زمینه‌ی پیدایش این پدیده در میان افراد بشری فراهم گردیده است. سابقه‌ی این امر نیز در معنای خاص، یعنی غربت‌گزینی ادبی که مدّ نظر این مقاله است، به دوره‌ی ادبیات جاهلی بر می‌گردد. پس از آن در دوره‌های ادبی متأخر نیز بحث غربت‌گزینی، مورد توجه شعرا بوده و در اشعار آنان نمود داشته است. مصداق بارزتر این موضوع را می‌توان در ادبیات معاصر عربی مشاهده نمود؛ زیرا اسباب و عللی از جمله عوامل سیاسی و اقتصادی و نیز شرایط موجود دوره‌ی معاصر، باعث تشدید این پدیده در ادب معاصر گردیده است. مقاله‌ی حاضر، موضوع غربت‌گزینی در شعر بدر شاکر السیاب، شاعر معاصر عراقی را بررسی کرده و ضمن بیان انواع اغتراب در شعر ایشان، به عوامل پیدایش این انواع نیز اشاره می‌کند. بدیهی است که شرایط روحی و جسمی شاعر و دیگر شرایط موجود زمانی و مکانی از جمله عوامل پیدایش این غربت‌گزینی‌ها نزد شاعر می‌باشد.

**واژگان کلیدی**

غربت‌گزینی، شعر معاصر عرب، شعرعراق، بدر شاکر السیاب

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۰/۰۳/۱۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: Hajizadeh\_tma@yahoo.com

۱- مقدمه

شعر در هر برهه‌ای از زمان و مکان یکی از ابزارهای قوی و رسا در بیان موضوعات و مسائلی است که در ذهن شاعر موج می‌زند؛ به طوری که شاعر با بیان مشکلات و واقعیت‌های موجود در جامعه و یا زندگی شخصی خود با زبان شعر، بهتر از شخص دیگری می‌تواند حق مطلب را ادا نماید. موضوع غربت‌گزینی نیز از جمله موضوعاتی است که همواره به عنوان یکی از دغدغه‌های زندگی شخصی شاعر و یا اجتماعی که در آن می‌زیسته مطرح بوده و در تمام ادوار ادبی و بویژه در ادبیات معاصر نمود داشته است.

غربت‌گزینی در ادبیات گذشته‌ی عربی به معنای بُعد و دوری از وطن آمده است. مبنای اصلی شعر شعرای جاهلی ذکر خلاصه‌ی خاطراتشان از وطن و اشتیاق به بازگشت بوده است؛ زیرا که عرب جاهلی به دنبال آب و علف همواره در حال جابجایی و کوچ بوده و شاعر جاهلی این مفهوم را در مطلع قصایدش مجسم نموده است. او به سرزمین دوستانی که کوچ نموده‌اند، اشتیاق می‌ورزد، سپس از احساسی که در درونش می‌جوشد با فراق و دوری تعبیر می‌کند.

در ادوار مختلف ادبیات عربی، نمونه‌های فراوانی از افراد غربت‌گزین وجود دارد که راه اغتراب را در پیش گرفته و از وطن خود دور شده‌اند. امرؤ القیس یکی از همین افراد است. هنگامی که پدرش او را از گفتن شعر منع نمود، به همراه افرادی از دو قبیله‌ی (طیء و کلب) مغضوبانه از قبیله‌اش خارج شد. همچنین طرفه بن العبد هنگامی که بر قومش خروج نمود و از ارزش‌های قبیله سر باز زد، راه غربت را برگزید. عنتره العبسی و ذو الرمة نیز جزو مغتربان هستند. همچنین ابوتام از اغترابات گوناگونی همچون اغترابات اجتماعی، مکانی و روحی، روانی رنج برد تا این که پذیرفت اغتراب نوعی تجدد و نوگرایی است. ابو طیب متنبی، ابوفراس حمدانی، شریف رضی و ابوالعلاء معری نیز با مسأله‌ی اغتراب مواجه بوده‌اند.

در دوره‌ی معاصر نیز، به دلیل برخی عوامل، از جمله عوامل مالی و سیاسی و غیره، عده‌ای از شعرا، راه غربت را در پیش گرفته و در سرزمین دیگری سکونت گزیده‌اند که به عنوان نمونه، می‌توان به شعرای مهاجر شمالی و جنوبی اشاره نمود که این امر، خود عاملی برای پیدایش شعر غربت در اشعار آنان شده است. در این میان پس از شعرای مهاجر شمالی و جنوبی، این مسأله به طور بارز و مشخص در شعر شعرای معاصر عراقی و بویژه شعرای پیشگام رخ نموده و به عنوان یک موضوع اساسی بر شعر آنان تحمیل شده است. از جمله‌ی این شعرای عراقی می‌توان به بدر شاکر السیاب، نازک الملائکه، عبد الوهاب البیاتی، احمد الوائلی، ابراهیم احمد النجفی و احمد مطر اشاره کرد. امادر این میان بدر

شاکر السیاب، به لحاظ موقعیت جسمی و روحی مختص به خود به گونه‌ای این موضوع را در شعر خود مطرح نموده که در شعر هیچ شاعر دیگری تا این حدّ بدان پرداخته نشده است. او انواع اغتراب را در زندگی خود تجربه و آن‌ها را در شعر خویش منعکس نموده است. این جستار بر آن است تا عوامل و انواع اغتراب را در شعر این شاعر نوپرداز بررسی نماید.

## ۲- زندگی نامه بدر شاکر السیاب

بدر شاکر السیاب در سال (۱۹۲۶م) در روستایی به نام (جیکور) از روستاهای ابوالخصیب جزو توابع استان بصره بدنیا آمد. «جیکور معرب عبارت فارسی (جوی کور) است» (بلاطه، ۲۰۰۷: ۱۷) این روستا در میان نخلستان‌ها قرار دارد و به خاطر نام بدر شاکر السیاب، در محافل ادبی شهرت بسیاری یافته است. درآمد مردم این روستا بیشتر از رهگذر همین نخلستان‌هاست (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۶۴)

بدر در حالی که شش سال بیشتر نداشت، مادرش «کریمه» را از دست داد، بنابراین از مهر و عطوفت مادری محروم شد در حالی که بسیار به او وابسته و مأنوس بود. اثر این وابستگی بعدها در شعر وی ظاهر شد (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۶)

«شاکر» پدر بدر، پس از مرگ همسر اولش یعنی کریمه مادر بدر، با زن دیگری ازدواج نمود و این ازدواج تأثیر بسیار بدی بر روحیه بدر و رفتارش نسبت به پدر بر جای گذاشت؛ زیرا توجه پدر از او به همسر جدیدش معطوف شد (همان: ۲۶) بنابراین، به دلیل همین کم توجهی، بدر از خانه‌ی پدری کوچ نموده و به خانه‌ی مادر بزرگ پدری‌اش رفت (الجندی، ۱۹۹۳: ۱۳). بدر در آن روزها از نظر مادی نیز در رنج بود زیرا وضع اقتصادی خانواده‌اش خیلی مناسب نبود، بنابراین او بعدها در زندگی خود به دنبال این دو گمشده‌ی اصلی یعنی محبت و عاطفه و وضع مناسب اقتصادی می‌گشت. او در سال (۱۹۵۶م) با یکی از نزدیکان خود به نام (السیده اقبال) ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو دختر و یک پسر بود (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۶-۲۷)

بدر پس از گذراندن پایه‌های مقدماتی، دروس دبیرستان خود را در بصره کامل کرد، و در شروع سال تحصیلی (۴۴-۱۹۴۳م) به دانشسرای عالی پیوست (همان: ۲۶-۲۷) او دو سال را در رشته‌ی ادبیات عربی گذراند و سپس به رشته‌ی زبان انگلیسی در همین دانشسرا منتقل شد و در سال (۱۹۴۸م) فارغ التحصیل شده و در رشته‌ی زبان انگلیسی موفق به اخذ مدرک لیسانس گردید. (فرزاد، ۱۳۷۷: ۱۵۱). او پس از فراغت از تحصیل، در آغاز سال تحصیلی (۴۹-۱۹۴۸م) شروع به تدریس در (الرمادی) نمود، ولی دو سال بعد

به دلیل فعالیت سیاسی، از کارش انفصال یافته و به زندان افکنده شد. پس از مدتی به عنوان کاتب در شرکت نفت بصره به کار برگشت، سپس کارش را رها نموده و برای اشتغال در کار ترجمه و روزنامه‌نگاری روانه‌ی بغداد شد (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۷). پس از آن به عنوان مدیر تجارت عمومی در حکومت عراق منصوب شد... او چند بار شغلش را تغییر داد و چند بار نیز از فعالیتش انفصال یافت (فرزاد، ۱۳۷۷: ۱۵۱).

فعالیت سیاسی بدر نیز از همان سال‌های ورود به دانشسرای عالی شروع شد. او به جهت داشتن تمایلات چپی در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی، به صف مخالفان دولت پیوست و خواهان آزادی عراق از سلطه‌ی استعماری انگلیس بود. (فرزاد، ۱۳۸۰: ۵۷). او در پایان سال (۱۹۴۵م) به وابستگی حزب کمونیست در آمد هرچند که همبستگی او با آنان به قبل از این تاریخ برمی‌گردد. از جمله دلایلی که او را به این سمت و سو کشاند، عبارت است از: تنفر و انتقام‌جویی از حکومت سلطنتی حاکم آن روز، گرایش انسانی او در جهت اجرای عدالت در حق فقرا و مظلومین و سپس جوّ سیاسی حاکم آن روزها که جوانان را به سمت و سوی چپ‌گرایی سوق می‌داد (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۷).

بدر به دلیل مبارزات سیاسی ممنوع‌التدریس شده و به زندان افتاد. پس از آزادی و روی آوردن به مشاغل آزاد، سرانجام به ناچار عراق را ترک کرده و به ایران و کویت رفت (فرزاد، ۱۳۸۰: ۵۷) زمانی که دیگر بار به عراق برگشت و خودش را اندوهناک و در عین حال با تجربه می‌دید، رابطه‌ی حزبی‌اش ضعیف شده و در سال (۱۹۵۴م) رابطه‌اش با حزب کمونیستی قطع شد (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۸). در سال (۱۹۶۱م) در پی بازداشتی که برای بدر اتفاق افتاد، صدمه‌ای روحی بر او وارد شد که منجر به ضعف جسمی وی نیز شد و شروعی برای بیماری شد که تا سال وفاتش یعنی (۱۹۶۴م) به طول انجامید. پس از آن به دلیل بیماری‌های مکرر، از بیمارستانی به بیمارستان دیگر از بیروت به لندن و کویت منتقل می‌شد. او شبی را در پی شب دیگر با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد تا این که در بیست و چهارم دسامبر سال (۱۹۶۴م) در بیمارستان امیری کویت در گذشت. (همان: ۲۸-۲۹).

### ۳- تألیفات و دوآوین شعری

در سال (۱۹۴۷م) دیوان اول بدر به نام (أزهار ذابله) منتشر شد (بلاطه، ۲۰۰۷: ۶۳). پس از آن در سال (۱۹۵۰م) دیوان دومش را به نام (أساطیر) منتشر نمود و در سال (۱۹۵۴م) دو مجموعه‌ی حماسی از او منتشر شد: اولی به نام (المومس العمیاء) که آغاز جدائی‌اش از حزب کمونیستی بود و دومی به نام (الأسلحه والأطفال) (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۸) مابقی دوآوین شعری بدر عبارتند از: فجر السلام (۱۹۵۰م)، حفار القبور (۱۹۵۲م)، أنشوده المطر (۱۹۶۱م)، المعبد الغریق (۱۹۶۲م)، منزل الأفتان (۱۹۶۳م)، شنائیل ابنه الجلبی

(۱۹۶۴م) (آل طعمه، ۱۴۲۳: ۲۲-۲۳). پس از مرگ او دواوین دیگری منتشر شده است که عبارتند از: إقبال (۱۹۶۵م)، قیثاره الريح (۱۹۷۱م)، أعاصير (۱۹۷۳م)، الهدايا (۱۹۷۴م) و البواكير (۱۹۷۴م). بیشتر قصاید او نیز به زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده‌اند و از جانب پژوهشگران و نویسندگان نیز مطالعاتی درباره‌ی شعر و زندگی او انجام شده است که مهمترین آن‌ها عبارتند از: بدر شاکر السیاب (حیاته و شعره) تالیف عیسی بلاطه و بدر شاکر السیاب (دراسات فی حیاته و شعره) تالیف عباس احسان. (همان: ۲۳-۲۴).

#### ۴- معنای لغوی و اصطلاحی اغتراب

لفظ (اغتراب) از ریشه‌ی (غرب) به معنای دوری و ترک وطن بوده و استعمال اولیه‌ی آن در معنای غربت گزینی مکانی است (ر.ک: الزبیدی، ۱۴۲۵: ۲/ ۲۷۶ و ۲۷۹؛ ابن حماد الجوهری، ۱۳۶۸: ۱۹۱-۱۹۳). معانی دیگری نیز در کنار این معنای اصلی برای آن ذکر شده است که از جمله‌ی آن‌ها ازدواج نمودن با غیر نزدیکان است. «اما لفظ (الاغتراب) در این سخن: اغترَبَ فلانٌ؛ هنگامی به کار می‌رود که کسی با غیر نزدیکان خود ازدواج نموده باشد و در حدیث آمده است: (اغترَبُوا لا تَصُوا) یعنی ازدواج خویشاوندی نکنید (از غریبه‌ها زن بگیرید) تا فرزندان ضعیف و لاغر و ناتوان نشود» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۰/ ۳۲-۳۳).

معنای اصطلاحی: ابو الفرج اصفهانی در (ادب الغریاء) می‌گوید: «فَقَدَّ الْأَحِبَّهُ فِي الْأَوْطَانِ غُرْبَةً، فَكَيْفَ إِذَا اجْتَمَعَتِ الْغُرْبَةُ وَفَقَدَّ الْأَحِبَّهُ»<sup>۱</sup> (الأصبهانی، ۱۹۷۲: ۳۲)

«غربت عبارت است از: دوری از وطن و خانواده و سرزمین، یعنی این که انسان از زادگاه و کسانی که از نظر روحی، عاطفی و اجتماعی با آنان در ارتباط بوده، دور شود و چنین به نظر می‌رسد از زمانی که انسان در مسیر اهداف خود حرکت کرده، نوعی احساس غربت را نیز در قلب خود حمل کرده است، اینجاست که می‌بینیم بخشی از ادبیات انسانی با این احساس آمیخته شده است.» (فهیمی، د.ت: ۷).

اغتراب، پدیده‌ای است که به زمان خاصی محدود نمی‌شود، جز این که در برهه‌هایی که اضطراب و نگرانی و عدم استقرار در اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع افزایش می‌یابد، این پدیده نیز می‌تواند خود را به عنوان یک موضوع اساسی در نوشته‌های ادبی و مباحث اجتماعی و پژوهش‌های فلسفی مطرح نماید (ابوزید، ۱۹۷۹: ۱۳۱). بر خلاف رواج موضوع اغتراب، این اصطلاح همواره چار چوب مشخص و معینی نداشته و معنای آن با توجه به بکارگیری در موارد مختلف، تغییر کرده و مصادیق متفاوتی پیدا می‌کند که با

معنای اصلی تفاوت داشته و منجر به ایجاد تعاریف متفاوتی از آن می‌شود (النوری، ۱۹۷۹: ۱۳).

#### ۵- انواع اغتراب

بنابراین علی‌رغم آنکه مفهوم اغتراب، به عنوان یک چالش، همواره پیش روی محققان و پژوهشگران بوده و در تعریف چارچوب و ذکر انواع آن با پیچیدگی‌هایی مواجه بوده‌اند، ولی با این وجود با مراجعه به کتب مختلف می‌توان انواعی برای آن مطرح نمود که در زیر به آن‌ها پرداخته می‌شود:

#### ۵-۱- اغتراب اجتماعی

اغتراب اجتماعی به اختصار یعنی احساس فرد به جدایی از یک یا چند مقوله از مقوله‌های جامعه، همانند احساس جدایی از دیگران، جدایی از ارزش‌ها و آداب و رسوم رایج در جامعه، جدایی از سلطه‌ی سیاسی حاکم، و غیره. این جدایی‌ها علاوه بر احساس درد، حسرت، بدبینی و ناامیدی، احياناً خشم، نا فرمانی، انتقام و شورش را نیز از جانب فرد بدنبال دارد... (سلامی، ۲۰۰۰: ۱۵۱).

#### ۵-۲- اغتراب عاطفی

درباره‌ی اغتراب عاطفی این‌گونه سخن آمده است: از جمله ویژگی‌های (آنانیت) و گفتن لفظ (أنا) میل و رغبت به عزلت و گوشه‌نشینی است که همواره صاحب این خصلت را تهدید می‌کند. اما این (أنا) به طور مستمر در جهت رشد و افزایش قدرت وی برای برخورد و رویارویی با این عزلت، تلاش می‌کند، البته به شرطی که از یک طرف خصوصیات و آزادی‌هایش را حفظ کند و از طرفی دیگر از طریق ارتباط و اتحاد با (أنا) دیگری که صادقانه او را درک می‌کند، بر نفسش غالب آید و البته بر عکس این امر، توجه به یک (أنا منفی) دیگر، خود عاملی برای تعمق و گسترش عزلت و گوشه‌نشینی است و در این میان ابزار و وسایلی وجود دارد که انسان برای فائق آمدن بر این عزلت، به آن‌ها پناه می‌برد که از جمله‌ی آن‌ها دوست داشتن و صداقت و هنر است. بنابراین دوست داشتن بر مبنای این تعریف، راهی جایگزین است که فرد مغترب برای خروج از عزلت خود بر آن تکیه می‌کند، اما شکست و ناکامی او در این حبّ و دوستی، عاملی است که او را به اغتراب عاطفی می‌کشاند که بر دیگر اغتراب‌اتش افزوده می‌شود (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۱۶-۱۷).

#### ۵-۳- اغتراب سیاسی

اغتراب سیاسی زمانی شکل می‌گیرد که فرد یا افرادی، بتدریج احساس کنند که حقدشان در وطن خود از بین می‌رود، سپس زمانی که دخالت حاکمان و چهره‌های برجسته‌ی آن

حکومت، اوج گرفته و از حد می‌گذرد، به طوری که گویی تمام یک سرزمین مختص به آنان شده است، این اغتراب منجر به عقب نشینی تدریجی در افراد می‌شود که از جمله مصادیق آن، بی‌توجهی نسبت به سرنوشت کشور و عدم مشارکت و حضور در صحنه‌های گوناگون آن کشور می‌باشد و سرانجام، این عقب نشینی منجر به خروج این افراد از آن سرزمین شده و برای همیشه نام آن در دل افراد مغترب به فراموشی سپرده می‌شود (محمود: ۲۰۱۰).

#### ۵-۴- اغتراب مکانی

منظور از غربت مکانی احساسی است که شاعر هنگام انتقال از مکانی به مکان دیگر جهت تحقق بخشیدن به آرزوها و رؤیاهایش، آن را به تصویر می‌کشد. او در عین حالی که این احساس غربت را توصیف می‌کند، سرزمین‌ها و شهرهایی را که به طرف آنها رهسپار می‌شود نیز به یاد می‌آورد و هنگامی که به آنجا می‌رسد، احساس ناامیدی عمیقی می‌کند؛ زیرا درمی‌یابد که نمی‌تواند حتی به بخش اندکی از خواسته‌ها و آرزوهایش در این سرزمین جدید برسد (بنت بلال، ۱۴۲۸: ۱۳۵).

#### ۵-۵- اغتراب روحی

سابقه‌ی ظهور و بروز این نوع اغتراب، به وجود دین در هر مکان و زمانی چه در مشرق و چه در مغرب برمی‌گردد، با توجه به این سخن، شعرای زهد و تصوف از برخی مفاهیم دینی تأثیر می‌پذیرند و بسیاری از امور دنیا و لذت‌های زود گذر آن را بی‌ارزش شمرده و معتقدند که انسان باید از دنیا همانند یک فرد غریب یا رهگذر عبور نماید، پس در بسیاری از مواقع، آنان زهد خود در این دنیا و پرهیز از متاع نابود شدنی آن و دوری مردم از آن را عنوان نموده و در عین حال روی دل به سوی خداوند و جهان دیگر نموده‌اند و همواره در تلاش بوده‌اند که روح را از این دنیای زمینی خلاص نموده تا به عالم علوی برسند. شکی نیست که رسیدن به این باور یا تصور، مستلزم طی مراحل طی است که در خلال آن، مفهوم زهد، نزد اهل تصوف این‌گونه می‌شود که روح در جسم، بلکه در این دنیا در غربت است (بوعافی، ۲۰۰۹: ۱۹).

#### ۵-۶- اغتراب اقتصادی

ریچارد شاخ در زمینه‌ی اغتراب اقتصادی چنین می‌گوید: «مفهوم اغتراب اقتصادی زمانی به ظهور رسید که روم قدیم کلمه‌ی لاتینی (Alienation) را برای دلالت بر تغییر مالکیت چیزی از شخصی به شخص دیگر یا تغییر به شکل و هیأت دیگری بکار برد، هم چنان که این مفهوم در قرون وسطی در زبان‌های انگلیسی، آلمانی و رومی نیز متداول و

رایج بود... اما درباره‌ی پدیده‌ی اغتراب اقتصادی می‌توان گفت که ما آن را با توجه به مفهومی که عرف جامعه مدّ نظر داشته، تعریف و تفسیر نموده ایم، بنابراین ناچار باید اعتراف نماییم که این مسأله سابقه‌ای به اندازه‌ی قدمت تشکیلات انسانی مربوط به مالکیت و مبادلات اقتصادی دارد» (شاخ، د.ت: ۶۱).

اغتراب به لحاظ تنوع و گوناگونی مصادیق، دارای انواع دیگری نیز می‌باشد که می‌توان اغتراب زمانی، نفسی، شغلی، جسمی، جنسی، وجودی، اغتراب در میان اعضای خانواده و انواع دیگر را نام برد.

#### ۶- انواع اغتراب در شعر بدر شاکر السیاب

شعر بدر شاکر السیاب به دلیل زندگی پر تلاطم و متفاوت از دیگر شعرای معاصر خود، مملو از انواع مفاهیم اغتراب است که شاید در شعر کمتر شاعری بتوان این تراکم اغتراب را جستجو نمود. دلایلی از جمله ضعف جسمی، محرومیت از مهر مادری، دور افتادن از زندگی پدری به سبب ازدواج مجدد پدر، فقر و تنگدستی و بویژه عدم پذیرش از سوی دختران هم سن و سال و همکلاسی، همه از عواملی بودند که ریشه‌ی اغتراب را در وجودش بنیان نهاده و به تدریج در شعرش نمود پیدا کردند.

#### ۶-۱- اغتراب اجتماعی

اغتراب اجتماعی بدر در روستای جیکور شروع شد و او را به سوی تجربه‌هایی سرشار از رنج و تلخی سوق داد. «از بارزترین تجارب او، تجربه‌هایی است که در مسیر دوستی-ها و نیازها، اشتیاق به گذشته و نیز در جریان شورش‌ها و انقلاب‌ها و حتی بیماری سختش به دست آورده بود» (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۶). البته این اغتراب از دل شرایط و حوادثی متولد شد که خودش دستی در آن‌ها نداشت. از جمله‌ی این عوامل، وفات مادرش در سن شش سالگی است که به سبب آن «بدر مهربانی و عطوفت مادری را در اوایل زندگی‌اش از دست داد. او در آن سن هنوز معنای مرگ را نمی‌فهمید، اما اندوه سنگینی را احساس می‌کرد، بگونه‌ای که شب‌ها از خواب بیدار می‌شد و سراغ مادرش را می‌گرفت. اطرافیان برای دلداری به او می‌گفتند: چند روز دیگر مادرت باز می‌گردد» (بلاط، ۲۰۰۷: ۲۳).

او در شعر خود، مادرش را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«فِي لَيْالِي الْخَرِيفِ الطَّوَالِ / أَهْ لَوْ تَعَلَّمِينَ / كَيْفَ يَطْعَى عَلَيَّ الْأَسَى وَ الْمَلَالِ / فِي ضُلُوعِي  
ظَلَامُ الْقُبُورِ السَّجِينِ / فِي ضُلُوعِي يَصِيحُ الرَّدَى / بِالْتُّرَابِ الَّذِي كَانَ أُمِّي؛ "غَدَاً / سَوْفَ يَأْتِي"،  
فَلَا تَقْلِقِي بِالنَّحِيبِ / عَالَمَ الْمَوْتِ حَيْثُ السُّكُونُ الرَّهِيْبُ» (السیاب، ۲۰۰۵: ۳۱۹/۱).



از دیگر عوامل اغتراب اجتماعی بدر، زشتی چهره و لاغری جسم اوست که احساس ناخوشایندی در او ایجاد می‌کند. همین امر به تنهایی کافی بود که کانون غربتی شدید در او شکل گیرد. بدر ساختار بدنی خود را این گونه توصیف می‌کند:

«وَاهِي الْكِيَانُ كَأَنَّ خَطْبًا هَدَهُ      ذَاوَى الشَّفَاهُ لَطُولُ مَا يَنْتَهَدُ  
وَهُوَ الْمُعْطَلُّ مِنْ قِوَامِ فَارِعٍ      يَسْبِي الْعُيُونَ وَوَجَنَةً تَتَوَرَّدُ»<sup>۳</sup>

(همان: ۴۱۰)

از دیگر عواملی که سبب ایجاد غربت در بدر شاکر السیاب می‌شود، مرگ مادر بزرگ پدری‌اش است؛ چرا که پس از مرگ مادرش، مهر و محبت این مادر بزرگ به او آرامش و عطوفت می‌بخشید. بدر در بخشی از یک قصیده در رثای مادر بزرگش چنین می‌گوید:

«جَدَّتِي مَنْ أَبْتُ بَعْدَكَ شَكْوًا.....؟ طَوَانِي الْأَسَى وَ قَلِّ مُعِينِي  
أَنْتِ يَا مَنْ فَتَحَتْ قَلْبَكَ بِالْأُمِّ.....سَ لِحَبِّي أَوْصَدَتْ قَبْرَكَ دُونِي  
فَقَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ أَذْرِفَ الدَّمَّ.....عَ وَ يَقْضِي عَلَيَّ طَوْلُ أُنِينِي»<sup>۴</sup>

(همان: ۹۶/۱)

این دوری‌ها و جدایی‌ها ضربه‌ای سخت بر جان شاعر وارد آورده و زمانی که زندگی بر او تیره و تار می‌شود، به یاد مادرش می‌افتد و آرزو می‌کند که ای کاش او برمی‌گشت و بار دیگر وی را در آغوش می‌کشید. او پس از گذشت سی سال، مادرش را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«أُمَّاهُ! لَيْتَكَ تَرْجِعِينَ / شَبْحًا وَ كَيْفَ أَخَافُ مِنْهُ وَ مَا أَمَحَتْ رُغْمَ السَّنِينِ / قَسَمَاتُ وَجْهِكَ  
مِنْ خِيَالِي»<sup>۵</sup> (همان: ۳۶۰/۲).

ازدواج مجدد پدر بدر از دیگر عوامل غربت‌گزینی در وجود اوست. او که «در سن شش سالگی از مهر و عطوفت مادری محروم شده بود، با ازدواج مجدد پدرش، از مهر و محبت او نیز محروم شد، چرا که توجه پدر، بیشتر به همسرش بود». (نعمان، ۱۴۲۶: ۳۰) بدر در مورد نامادری‌اش چنین می‌گوید:

«خِيَالُكَ مِنْ أَهْلِي الْأَقْرَبِيِّ.....نَ أَبْرُ وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْقِلُ»<sup>۶</sup>

(السیاب، ۲۰۰۵: ۱۱۹/۱)

در سایه‌ی این محرومیت‌ها، حزن و اندوهی در درون بدر شکل می‌گرفت که هرچه بزرگ‌تر می‌شد، زندگی در نظرش تیره و تار می‌گشت. او حتی سایه‌ی مرگ را نیز می‌دید که بر او سیطره افکنده است.

بدر شاکر السیاب از همان دوران کودکی از مهر و عطوفت مادری و توجه پدر و محبت مادر بزرگ محروم شد. علاوه بر این‌ها ضعف بنیه‌ی مالی نیز خود، عاملی برای ایجاد احساس غربت و تنهایی در درون او بود؛ بنابراین در پی عاطفه و محبتی بود که آن را از دست داده بود. بدر این عاطفه را در جنس مخالف خود سراغ می‌گرفت، بنابراین ما فی الضمیر بدر، در ابتدای امر، حول محور زن می‌چرخید. بیشتر قصایدش در دیوان (أزهار و أساطیر) از وابستگی وی به زن خبر می‌دهد که حتی نزد او به رؤیایی محال و دروغین تبدیل شده است و گویی رسیدن به آن برایش نا ممکن است. اولین مصداق این عاطفه را بدر در عشق و علاقه به دخترک چوپانی در روستا به نام (هاله) که به زبان محلی (هیله) گفته می‌شد، تجربه می‌کند. « خانواده‌ی (هاله) در زمینی زندگی می‌کردند که جدّ بدر شاکر السیاب به آنان بخشیده بود که در آن ساکن شوند. (هاله) هر روز از گله مراقبت می‌کرد. بدر هنگامی که با هاله آشنا شد، دانش آموز سال آخر دوره‌ی متوسطه بود که با اولین دیدار، قلبش به عشق او تپیدن گرفت». (احسان، ۱۹۹۲: ۲۸) بدر درباره‌ی عشق به این دختر چنین می‌گوید:

«لَأَجْلِكَ أَطْوَى الرَّبِّي شَارِدًا      أَرَدُّ أَنْغَامِي الضَّائِعَةَ  
وَأَسْكُبُ فِي النَّايِ قَلْبِي الْكَتِيبَ      فَتَغْمُرُهُ النَّسْوَةُ الْخَادِعَةَ»

(همان: ۲۸)

اولین تجربه‌ی عاطفی بدر در عشق، با ناکامی مواجه شد، چرا که بعدها بدر متوجه شد که این دختر با مرد دیگری ازدواج نموده است، بنابراین، این مسأله، او را به شدت متألم نمود و حزن و اندوه، قلبش را فرا گرفت. «این تجربه‌ی تلخ، بدر را در خود فرو می‌برد، بنابراین وحشتش افزایش یافته و غربتش تشدید می‌گردد.» (نعمان، ۱۴۲۶: ۳۴)

بعدها که بدر وارد دانشسرای عالی شد جوان هفده ساله‌ی حساسی بود که شرایط موجود، او را از محبت پدر و مادر و مادر بزرگ و نیز عشق و علاقه به آن دخترک چوپان دور کرده بود. در این مرکز دختران زیادی بودند و برخی از آنان، بسیار زیبا بودند (بلاطه، ۲۰۰۷: ۴۱) بنابراین آن تجربه‌ی گذشته و نیز این وضعیت موجود دوباره در درون بدر شعله‌ای از عاطفه و محبت روشن نمود و او را وارد دنیای جدیدی نمود. او علاقمند به دختری به نام (لبیبه) شد که هفت سال نیز از او بزرگ‌تر بود. بنابراین قصیده‌ای با عنوان (خیالک) سروده و آن را به وی هدیه نمود. علاقمندی به این دختر محبتی در دل بدر ایجاد کرد که قصاید بسیاری را درباره‌ی او سرود، اما هنگامی که در عشق به او با شکست مواجه شد، رنج و مرارتش افزون‌تر شد (همان: ۴۳)

بدر وقتی پس از حدود بیست سال، او را به یاد می‌آورد، چنین می‌سراید:

«وَتِلْكَ... لِأَنَّهَا فِي الْعُمُرِ أَكْبَرُ أَمْ لِأَنَّ الْحُسْنَ أَغْرَاهَا  
بَأَنِّي غَيْرُ كُفٍّ، خَلَفْتَنِي كُلَّمَا شَرِبَ النَّدَى وَرَقًّا  
وَفَتَحَ بُرْعَمُ مَثَلُهَا وَ شَمَمْتُ رِيَّاهَا؟»<sup>۱</sup>  
(السیاب، ۲۰۰۵: ۳۷۸/۲-۳۷۹).

بدر در خلال این سالها در میان چند تجربه‌ی عاطفی زیست که طی آنها از (عشق) زنی به زن دیگر منتقل می‌شد ولی نزد هیچ یک از آنها نیز به کامیابی نرسید که اولاً جایگزین فقدان مهر مادری و عطوفت پدری برای او باشد و ثانیاً در میان آنان کسی را نیافت که عشقش را به او هدیه کند و در دردها و آرزوهایش شریک و همراه او باشد (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۱۷).

بدر سرانجام در اشعار خود به دختری خیالی متوسل شده و از او می‌خواهد که بر دنیایش نظارت کند. (بلاطه، ۲۰۰۷: ۶۱) بدر درباره‌ی این دختر خیالی چنین می‌سراید:

«أَطَّلِي فَتَاهَ الْهَوَىٰ وَالْخِيَالَ  
بِعِشْرِينَ مِنْ رِيَّاتِ السَّنِينِ  
بِعِشْرِينَ كَلًّا وَهَبْتُ الرَّيِّعَ  
فَمَا ظَلَّ إِلَّا رِيِّعٌ صَغِيرٌ  
عَلَىٰ نَاطِرٍ بِالرُّؤْيِ عَالِقٍ  
عَبْرَنَ الْمَدَارَاتِ فِي خَافِقِي  
وَمَا فِيهِ مِنْ عُمَرَى الْعَاشِقِ  
أُخْبِيهِ لِلْمَوْعِدِ الرَّائِقِ»<sup>۲</sup>

(السیاب، ۲۰۰۵: ۲۷۶/۱-۲۷۷).

بدر در آخرین روزهای عمر خود اعتراف می‌کند که به محبت هفت محبوبه دل بسته است. وی هر از گاهی با حالتی اندوهگین و اشک بار آنان را به یاد می‌آورد (الجنیدی، ۱۹۹۳: ۲۴) او دلیل عدم پذیرش و قبول آنان، برای زندگی کردن با خود را «محرومیتش از مواهب بشری (ضعف جسمی و عدم زیبایی) و موقعیت مالی خود اعلام می‌کند، ولی بر نفوذ مالی بیشتر تکیه می‌کند» (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۱۷).

او خود به این امر اعتراف داشته و درباره‌ی عدم علاقمندی آنان به خود چنین می‌گوید:  
«وَمَا مِنْ عَادَتِي نُكْرَانُ مَاضِيٍّ الَّذِي كَانَا/ وَ لَكِنْ كُلُّ مَنْ أَحْبَبْتُ قَبْلَكَ مَا أَحْبُّونِي / وَ لَا  
عَطَفُوا عَلَيَّ؛ عَشِيقْتُ سَبْعًا كُنُّ أَحْيَانًا/ تَرَفُّ شُعُورُهُنَّ عَلَيَّ، تَحْمِلُنِي إِلَى الصَّيْنِ / سَفَائِنُ مِنْ  
عُطُورٍ نُهَوِّدِهِنَّ، أَغُوصُ فِي بَحْرِ مِنَ الْأَوْهَامِ وَ الْوَجْدِ/ فَالْتَقِطُ الْمَحَارَ، أَظُنُّ فِيهِ الدَّرَّ، ثُمَّ  
تُظَلِّنِي وَحْدِي / جَدَائِلُ نَخْلِهِ فَرَعَاءٌ»<sup>۱</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۳۷۸/۲).

شاعر در طول سالیان، بار کابوسی را تحمل کرده و همواره با فقر، آوارگی، بیماری و ناامیدی، دست و پنجه نرم کرده است... او اینک آماده‌ی سفر ابدی است، پس این فراق و

غربت عاطفی ترسناک که از آن در رنج است، او را بسیار آزار می‌دهد... او یک بار دیگر محبوبه‌اش را ندا می‌دهد و از او درخواست می‌کند که به او محبت بورزد.

او از محبوبه‌اش این گونه درخواست می‌کند:

«أَحْبِبِّي، لِأَنِّي كُلُّ مَنْ أَحْبَبْتُ قَبْلَكَ لَمْ يُحِبُّونِي»<sup>۱۱</sup> (همان: ۳۸۱/۲)

در شعر بدر عشق عمیقی وجود دارد که در آن از یک دوستی شکست خورده‌ی سرکوب شده، تعبیر می‌کند که دلیل آن برتری یافتن افراد بهتر از او، از سوی زنان است. او در شعر خود از روحی متأثر و شکست خورده تعبیر می‌کند (سلوم، ۱۹۶۲: ۱۷۰) چه بسا بتوان احساس ناامیدی و تنفر بدر در زندگی را به وجود زنی برگرداند که پدرش را از او گرفت و یا به زنانی که با عشق کاذب خود، او را فریفته‌اند.

بدر در شعر خویش در این زمینه چنین می‌گوید:

«أَ أَظَلُّ أَذْكَرَهَا... وَ تَسْأَلِي؟/ وَ آيَةُ فِي شِبْهِ احْتِضَارٍ، وَ هِيَ تَنَعَمُ بِالرُّقَادِ؟/ شَعَّتْ عَيْونُ حَبِيبِهَا الثَّانِي/ فِي نَاطِرِهَا الْمُسْبِلِينَ عَلَيَّ/ الرَّؤْيَى، أَمَّا فَوَادِي/ فَيَظَلُّ يَهْمِسُ فِي ضَلُوعِي/ بِاسْمِ أَلْتِي خَانَتْ هَوَايَ... يَظَلُّ يَهْمِسُ فِي خُشُوعٍ»<sup>۱۲</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۳۳۹/۱)

ضعف جسمی و مشکلات ناشی از آن نیز هم چنان که عاملی برای اغتراب اجتماعی و بریدگی وی از اجتماع بود، در همان حال نیز وی را در مسأله‌ی رسیدن به یک محبوبه‌ی دلخواه، ناکام گذاشت. او خود بارها به این امر اشاره نموده بود. بدر درباره‌ی وضعیت جسمی خودش این چنین می‌گوید: «إِنَّ لِي مِشْبَةً أُغْرِبُ فِيهَا»<sup>۱۳</sup> (حاوی، دت: ۲۱)

حیدر توفیق بیضون درباره‌ی این بیماری جسمی در بدر چنین می‌گوید: «وی هدفی برای بیماری‌هایی بود که بی‌درنگ او را غافلگیر می‌کردند. در طبیعت و تکوین جنینی، نقص و زشتی‌هایی به او رسید و این امر مسأله‌ای است که غالباً در جنین‌های متولد شده‌ی ناشی از ازدواج خویشاوندی حاصل می‌شود» (توفیق بیضون، ۱۹۹۰: ۱۹)

در زمینه‌ی اغتراب عاطفی بدر، مطلب دیگری نیز قابل ذکر است و آن این که وی همواره خاطره‌ی روستا را در دل خود و نیز در شعر خود زنده نگه می‌دارد، یعنی خاطره‌ی عواطف و احساسات کودکی و دور شدن از آن محیط و دوران، برای وی نوعی غربت عاطفی ایجاد نموده است و شاید به همین دلیل باشد که او دوست دارد ترانه‌های عامیانه و سرودهای روستایی را در شعر خود یاد آور شود. سخن زیر مصداق روشنی بر این مدعاست: «سرود (معروف یا مطراً یا حلبی) را که کودکان، شادی کنان و بازی کنان در خیابان‌های بصره و کوچه‌ی مشهور آن یعنی (شناسیل) می‌خواندند، علیرغم ناپیدا بودن دلالت موضوعی آن، دربردارنده‌ی بازگشت به کودکی و بی‌گناهی کودکانه است و از نظر احساس به معنای بیان ارزشی درونی است که خواننده آن را به خاطرات و ایام طفولیت

خود برمی‌گرداند و تضمین کردن این سرود با هدفی جز خوشبینی و مراجعه به دوران کودکی نیست» (عمران خضیر، ۱۹۸۲: ۹۹-۱۰۰)

بدر این آواز کودکانه را در شعر خود چنین به تضمین می‌آورد:

«يَا مَطْرًا يَا حَلْبِي / عَبْرُ بَنَاتِ الْجَلْبِي / يَا مَطْرًا يَا شَاشًا / عَبْرُ بَنَاتِ الْبَاشَا / يَا مَطْرًا مِنْ دَهَبٍ»<sup>۱۴</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۳۴۶/۲-۳۴۷).

### ۶-۳- اغتراب سیاسی

در زمینه‌ی اغتراب سیاسی بدر شاکر السیاب باید گفت که چه بسا بدر، درد و رنج‌های ناشی از فعالیت سیاسی و شکست‌های مربوط به آن را بیشتر از دیگر شعرای پیشگام تجربه کرده است، زیرا که «او بازداشت‌ها کشید... از شغلش برکنار شد و طعم نیاز و فقر را چشید و در نهایت امر، به خارج از وطنش یعنی به ایران و سپس به کویت تبعید شد، تا جایی که مدتی طعم خواری غربت و شکست نفسی و تنهایی روح را چشید» (داود البصری، ۱۴۰۶: ۱۲)

جهت‌گیری سیاسی بدر از سال (۱۹۴۵م) با پیوستن به حزب کمونیست شکل گرفت، هرچند که احساس نیاز و مشارکت او در قضایای عمومی به قبل از این تاریخ برمی‌گردد. در آن زمان، ملت‌ها از فجایع جنگ جهانی دوم رنج می‌بردند و هم‌نسلان بدر نیز از این مشکلات در رنج بودند. مسائل انسانی، آن روزها توجه بدر را به خود جلب می‌کرد، انفجار بمب اتمی و فرو ریختن آن بر سر مردم هیروشیما در ژاپن، یک مصیبت و فاجعه‌ی انسانی بود که عمق وجدان انسان‌ها را تکان داد. در زمینه‌ی مسائل داخلی کشور عراق نیز، اموری همچون منع آزادی بیان، تبعید آزاد مردان توسط دولت، تسلط نظام ارباب و رعیتی، سیطره‌ی اجانب و احتکار ثروت دولت، توسط این بیگانگان، اموری بودند که بدر و دیگر جوانان نمی‌توانستند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشند (نعمان، ۱۴۲۶: ۴۷)

دنیا در نظر بدر در آن سالها به دو قطب استعماری سرمایه‌داری و دموکراتیک سوسیالیسم تقسیم می‌شد و جامعه نیز در نگاه او به دو دسته‌ی سرمایه‌دار بهره‌بردار و کارگر فقیر رنجبر قابل تقسیم بود و در پی آن از دید او، فرهنگ کشور نیز یا راست‌گرای مرتجع بود و یا چپ‌گرای پیشرو، و او راغب بود که در این تناقضات، با گروه دوم همگام باشد و در دگرگونی نظام و اصلاح سیر تاریخ، احساس مسؤلیت کند. او صادقانه، افراط‌ظلم و ستم ناشی از توزیع ثروت و قدرت در جامعه را احساس می‌کرد و خالصانه به عدالت موضع چپ‌گرا و ضرورت حضور آن، ایمان داشت (بلاطه، ۲۰۰۷: ۴۸-۴۹)

با توجه به این نوع نگرش است که هنگامی که محبوبه‌ی بدر یعنی همان دختری که او را (أخت روحی) نامیده بود، از محبت او سرباز می‌زند و با یک مرد عراقی ثروتمند ازدواج می‌کند، دشمنی سیاسی بدر نسبت به طبقات مرفه و ثروتمند دو چندان می‌شود. (همان: ۵۳). هم چنین با توجه به این نوع نگرش است که بدر هنگامی که می‌شنود (بول ربسون) سیاه پوست آمریکایی در سال (۱۹۴۶م) در رأس گروهی در مقابل (رئیس ترومان) به بهانه‌ی اعتراض به رفتار سیاه پوستان در ایالات متحده‌ی آمریکا می‌ایستد، قصیده‌ای می‌سراید و سیاه پوستان را تأیید و پشتیبانی می‌کند و با آنان ابراز عطف و مهربانی می‌نماید... زیرا او حالت سیاه پوستان را شبیه به حالت مردم خود در عراق می‌بیند (همان: ۵۴) بدر در این قصیده چنین می‌گوید:

ظَالِمٌ سَامَ الْمَلَائِينُ الْحِمَامَا	نَحْنُ فِي حَالَيْنِ سَاوَى مِنْهُمَا
أَنَّ لَّيْلَ انْتِبَهَاءٍ وَأَنْصِرَامَا	نَحْنُ فِي حَالَيْنِ سَاوَى مِنْهُمَا
بَعْدَ حِينٍ تَتْرَكُ الطَّاعِي حُطَامًا <sup>۱۵</sup>	الزُّنُودُ اسْتَنْهَضَتْهَا هَزَّةٌ

(السیاب، ۲۰۰۵: ۱/۱۸۴)

بدر در طول اغتراب سیاسی خود، یعنی «در مرحله‌ای که در خارج از عراق یعنی ایران و کویت بود، دو قصیده‌ی مطول (المومس العمیاء) و (الاسلحة و الاطفال) را منتشر نمود» (الجدی، ۱۹۹۳: ۳۹)

او در (أنشودة المطر) امید به آینده و رهایی از وضع موجود را این گونه به تصویر می‌کشد:

«فِي كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ / حَمْرَاءٌ أَوْ صَفْرَاءٌ مِنْ أَجْنَةِ الزَّهْرِ / وَكُلُّ دَمْعَةٍ مِنَ الْجِيَاعِ وَ الْعُرَاهِ / وَكُلُّ قَطْرَةٍ تُرَاقُ مِنْ دَمِ الْعَبِيدِ / هِيَ أَتِسَامٌ فِي أَنْتِظَارِ مَيْسَمٍ جَدِيدٍ / أَوْ كَلِمَةٍ تَوَرَدَتْ عَلَى فَمِ الْوَلِيدِ / فِي عَالَمِ الْغَدِّ الْفَتَى وَاهِبِ الْحَيَاةِ ! / مَطَرٌ...مَطَرٌ...مَطَرٌ... / سَيُعْشَبُ الْعِرَاقُ بِالْمَطَرِ...»<sup>۱۶</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۲/۱۲۳).

اوج غربت‌گزینی سیاسی بدر در قصیده‌ی (غریبٌ علی الخلیج) نمایان می‌شود. این قصیده در به یاد آوردن گذشته و برخورد شاعر با چهره‌ی مادرش و برگشت او به صورت کودکی ترسیده از اشباح، هنگام غروب در میان نخلستان‌های خرما و سپس نوجوانی که به قصه‌های افسانه گویان گوش می‌سپارد، جاری می‌شود. او هنگامی که (در این قصیده) متوجه حال فاجعه بار کنونی خود می‌شود، شور و اشتیاقش به عراق فوران می‌کند، پس به یاد شبی تابستانی می‌افتد که سر بربالش گذاشته و می‌خوابد و در غربت خود از سنگدلی بیگانگان و بیچارگی حال خود شکوه می‌کند.

قصیده‌ی (غریب<sup>۱۷</sup> علی الخلیج) او درد دل تمام کسانی است که از وطن و سرزمین خود دور مانده‌اند؛ چرا که در این قصیده اغتراب سخت او متجلی می‌شود. او در این قصیده چنین می‌گوید:

«الرَّيْحُ تَلَهَتْ بِالْهَجِيرَةِ كَالْجَنَامِ عَلَى الْأَصِيلِ / وَ عَلَى الْقِلَاعِ تَطَلُّ تَطْوَى أَوْ تُنَشَّرُ  
لِلرَّحِيلِ / زَحَمَ الْخَلِيجُ بَيْنَ مُكْتَدِحُونَ جَوَابُ بَحَارٍ  
مِنْ كُلِّ حَافٍ نَصْفِ عَارِي<sup>۱۷</sup>» (همان: ۴/۲).

بدر که در سال (۱۹۴۵م) وارد حزب کمونیست شده بود «به سرعت خودش را یافت که وارد خطرناک ترین موضع‌گیری‌های مخالف و متضاد با حکومت سلطنتی آن زمان شده و به شکلی عملی در مذاکرات و راه پیمایی‌ها و تحصن‌هایی شرکت نموده است که منجر به جدایی و آوارگی و ترک وطنش شده است» (نعمان، ۱۴۲۶: ۴۷) او پس از هشت سال تحمل سختی‌ها و مشکلات و برکناری از شغل و تبعید به خارج از وطن، تصمیم به کناره‌گیری از این حزب نمود ولی خروج او از این تعهد، بر اغتراب اجتماعی و فکری او که قبلاً از آن رنج می‌برد افزود. زیرا که خروج از حزب، دشمن‌های جدیدی برای او پیش کشید و موجب ایجاد شک و شبهه‌هایی نسبت به موضع‌گیری‌اش شد. علاوه بر این‌ها شکست وضعیت سیاسی بعد از انقلاب ۱۴ جولای سال (۱۹۵۸م) و انشعاب جنبش ملی، شاعر را با برخی از شکست‌هایی مواجه ساخت که منجر به ورود وی به یک گرداب نفسی ناشی از بازداشت و برکناری از شغل و درنهایت فقر شد (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۲۵).

#### ۶-۴ اغتراب مکانی

اغتراب مکانی بدر از همان سنین کودکی بعد از وفات مادرش شروع شد آنگاه که پدرش زن دومی را اختیار کرد و به دلیل عدم توجه پدر به فرزند «او خانه‌ی پدری‌اش در روستای بُقیع را ترک کرد تا در خانه‌ی مادر بزرگ مادرش (در جیکور) سکونت گزیند» (الجنیدی، ۱۹۹۳: ۱۳)

بدر به نوعی در خانه‌ی پدری واقع در روستای بُقیع که پدرش بعد از ازدواج با مادرش، او را از جیکور به آنجا آورده بود، احساس غربت می‌کرد و این احساس غربت، زمینه‌ای برای اغتراب مکانی او شده و موجب ترغیب او به بازگشت به روستای اصلی محل زندگی مادرش (جیکور) می‌شد. او همچنین بعدها که بزرگ شد و ناچار شد که در بغداد سکونت گزیند، از این شهر متنفر بود. عباس احسان درباره‌ی احساس غربت در بغداد چنین می‌گوید: «بدرنتوانست با بغداد سازگار شود، زیرا که بغداد عاجز از این بود که تصور جیکور را محو کرده یا آن را از خاطرش پاک نماید، پس درگیری بین جیکور و بغداد، ضربه‌ای

پنهانی بود تاجایی که آنگاه که بدر به جیکور بازگشت و علیرغم تغییراتی که در آنجا یافت، باز هم نتوانست بغداد را دوست بدارد یا به محیط آن انس و الفت پیدا کند. او پیوسته در این رؤیا بود که جیکور باید در درونش زنده نگه داشته شود» (احسان، ۱۹۷۸: ۹۴-۹۵)

بدر در شعر خود در این زمینه چنین می‌گوید:

«و تَلْتَفُ حَوْلِي دُرُوبُ الْمَدِينَةِ / حَبَالًا مِنَ الطَّيْنِ يَمْضِغْنَ قَلْبِي / حَبَالًا مِنَ النَّارِ يَجْلِدُنَّ عُرَى الْحُقُولِ الْحَزِينَةِ»<sup>۱۸</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۷۳/۲).

مادی گرایی منفور موجود در شهر، کانونی برای افسار گسیختگی ایجاد کرده و مرکزی به وجود آورده که دام‌هایش را پراکنده تا نفس‌های آرمانی را که می‌خواهند با طبیعت و خالق و انسان هم‌آغوش شوند، خفه کند. (القمیحه، ۱۹۸۱: ۳۶۱)

از جمله دلایل تنفر بدر شاکر السیاب از شهر، این است که به باور او، شهر بخیل است و بر خلاف روستا، سخا و بخشش و پاکی و محبت ندارد. بدر در باره‌ی نابسامانی شهر خویش چنین می‌گوید:

«مَدِينَتُنَا تُورِقُ لَيْلَهَا نَارٌ بِلَا لَهَبٍ / سَحَائِبُ مُرْعِدَاتٍ مُبْرِقَاتٍ دُونَ أَمْطَارٍ»<sup>۱۹</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۱۲۸/۲-۱۲۹)

هنگامی که بدر برای تدریس به (الرمادی) منتقل شد، در یکی از هتل‌های آن اقامت نمود و در حالی که سخت شیفته‌ی تعلیم و تأثیر گذاری بر نو نهالان بود، به سرعت دریافت که بزرگ‌ترین موفقیت در انجام وظیفه نیز به تنهایی او را خوشبخت نمی‌کند، زیرا که او در شهری وسیع که کسی را در آن نمی‌شناخت تنها بود. او در پایان هفته‌ی اول در مدرسه، قصیده‌ای با عنوان (ستار) نوشت که در آن حبّ و دوستی را یاد آور می‌شود (بلاطه، ۲۰۰۷: ۷۵-۷۶) بدر در این قصیده چنین می‌گوید:

«كَالشَّاطِئِ الْمَهْجُورِ قَلْبِي، لَا وَمِيضٌ وَلَا شِرَاعٌ / فِي لَيْلَةِ ظُلْمَاءٍ، بَلَّ فُضَاءَ هَا الْمَطَرُ الثَّقِيلُ / لَا صَرْخَةَ اللَّقِيَا تُطِيفُ بِهِ وَلَا صَمْتَ الرَّحِيلِ»<sup>۲۰</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۳۲۴/۱).

قهر و خشم سیاسی و نیز تبعید و زندان و آوارگی‌هایی که بدر در شهر متحمل شده بود، از دیگر عوامل بیزاری وی از شهر است (راضی جعفر، ۱۹۹۳: ۳۳).

بدر در این زمینه چنین می‌گوید:

«لِيَعُو سَرَبْرُوسٌ<sup>۲۱</sup> فِي الدُّرُوبِ / فِي بَابِلِ الْحَزِينَةِ الْمُهْدَمَةِ / وَ يَمَلَأُ الْفُضَاءَ زَمَزَمَةً»<sup>۲۲</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۱۲۵/۲)



خلف رشید نعمان در زمینه ی اغتراب مکانی بدر چنین می گوید: «بدون شک قصیده ی (العودة الی جیکور) دل شکستگی و ناتوانی بدر و سپس رغبت او در فرار از شهر به بلندی های جیکور را مجسم می کند» (نعمان، ۱۴۲۶: ۹۴)

بدر در این مورد چنین می گوید:

«عَلَى جَوَادِ الْحُلْمِ الْأَشْهَبِ / أُسْرِيْتُ عَبْرَ التَّلَا / أَهْرُبُ مِنْهَا، مِنْ ذُرَاهَا الطُّوَالِ / مِنْ سُوقِهَا الْمَكْتَنِّ بِالْبَائِعِينَ / مِنْ صُبْحِهَا الْمُتَعَبِ

مِنْ لَيْلِهَا النَّابِحِ وَالْعَابِرِينَ / مِنْ نُورِهَا الْغَيْبِ<sup>۲۳</sup>» (السیاب، ۲۰۰۵: ۷۸/۲)

اغتراب مکانی بدر با نام (جیکور) روستای محل تولدش، گره خورده است. جیکور در نظر سیاب، بیشتر بهشت گم شده ای است، بهشتی که شاعر آن را غالباً با نام مادر خویش - که در خرد سالی او را از دست داده - یکی می کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

حاتم الصکر<sup>۲۴</sup> در زمینه ی علاقمندی بدر، در جهت بازگشت به روستای خود، جیکور چنین می گوید: «بدر، آن هنگام که از زندگی شهری و هیاهوی آن، گریخته و به جیکور برمی گردد، در حقیقت به رَحِمی برگشت کرده که دارای امنیت و سلامت است و به آغوش مادری برگشته که مرگ زود هنگام، او را در برگرفته است» (الزبیدی، ۱۹۹۹: ۱۸۵)

او در شعر خود در این زمینه چنین می گوید:

«وَجِيكُورٌ مَنْ غَلَقَ الدُّوْرَ فِيهَا؟ / وَجَاءَ ابْنُهَا يَطْرُقُ الْبَابَ دُونَهُ / وَ مَنْ حَوْلَ الدَّرْبِ عَنَهَا؟ / فَمِنْ حَيْثُ دَارَ اشْرَأَبْتُ إِلَيْهِ الْمَدِينَةَ<sup>۲۵</sup>»

(السیاب، ۲۰۰۵: ۷۴/۲).

بغداد همان شهری است که به جان بدر شاکر السیاب سوء قصد کرده است. شهری است که هر آنچه در آن رخ می دهد، حرکت به همراه جمود است و گویا او در این شهر بدون هدف و بی معنی در حرکت است... او چاره ای جز گریز ندارد و مکان امنی جز جیکور نمی شناسد.

او در این مورد چنین می گوید:

«نَزَعٌ وَ لَا مَوْتَ / نُطِقُ وَ لَا صَوْتَ / طَلَّقْتُ وَ لَا مِيلَادُ / مَنْ يُصَلِّبُ الشَّاعِرَ فِي بَغْدَادِ؟ / مَنْ يَشْتَرِي كَفْتِيهِ أَوْ مُقَلَّتِيهِ؟ / مَنْ يَجْعَلُ الْإِكْلِيلَ شَوْكاً عَلَيْهِ؟<sup>۲۶</sup>» (همان: ۸۰-۸۱).

«بدر بغداد را این گونه می بیند که گویی شهر قدیم بابل است که دوباره برمی گردد، با باغ هایی که سرهایی در آنها آویزان شده و با تبرهای تیزی بریده شده اند و چشم هایی که کلاغ ها، آنها را نوک زده اند» (بلاطه، ۲۰۰۷: ۱۴۷). شهر (در نظر بدر) عنصری است از

پای درآورنده و متجاوز که انسان را مسخ نموده و به خاطر اهدافی پست، سرنوشت انسان را به بازی گرفته است.

بدر در این زمینه چنین می‌گوید:

«لِئْتَمِرَ بِالرَّئِیْنِ مِنَ النُّقُودِ وَ ضَجَّةِ السَّفَرِ / وَ فَهَقَهَةَ الْبَعَايَا وَ السُّكَارَى فِی مَلَاهِیْهَا / تَمَرَّقُهُنَّ بِالْجَلَّاتِ وَ الرَّقَصَاتِ وَ الزُّمْرِ / وَ تَرَکُّهُنَّ كَالْأُكْر»<sup>۲۷</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۲/۲۱۷).

بدر همواره ترانه‌ها و سروده‌های عامیانه را که نشان دهنده‌ی علاقمندی و توجه او به محیط روستا و تنفر او از شهر بود در شعر خود به تضمین می‌آورد؛ زیرا که وی تا پایان عمر، یاد و خاطره‌ی (جیکور) را در دل خود نگه داشته و در شعر خود به آن اشاره می‌نمود. در این زمینه درباره‌ی تضمین اشعار عامیانه در شعر بدر چنین آمده است: «سیاب از جمله مشهورترین شعرایی است که ترانه‌های عامیانه و سروده‌های روستایی و آوازهای کودکان را در شعر خود به کار گرفته است... پس این سروده‌ها، تعبیری صادقانه از واقعیتی دردناک بوده و با حالت احساسی او پیوند می‌خورند. شاعر با این تضمین، افکار واقع‌گرایانه و فلسفی خود در برابر روستا و شهر را از خلال این سرودها بیان می‌کند» (عمران خضیر، ۱۹۸۲: ۹۸-۹۹) بدر در قصیده‌ی (المومس العمیاء) یک سروده‌ی روستایی قدیمی را به شرح زیر در شعر خود به تضمین می‌آورد:

«وَ عَضَّتْ الْیَدَ وَ هِیَ تَهْمِسُ: بِالْعُیُونِ...! / عَمِیَاءُ أَنْتِ وَ حَطُّكَ الْمَنْكُودُ أَعْمَى یَا سَلِیْمَهْ / ... وَ تَلُوبُ أَعْنِیَةَ قَدِیْمَهْ... / فِی نَفْسِهَا وَ صَدَى یُوشُوشُ: یَا سَلِیْمَهْ، سَلِیْمَهْ / نَامَتْ عُیُونُ النَّاسِ... آه... فَمَنْ لِقَلْبِی كِیْ یُیْمِمَهْ؟»<sup>۲۸</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۲/۱۵۸-۱۵۹)

#### ۶-۵- اغتراب روحی

پس از این که اغترابات گوناگون اجتماعی، عاطفی و سیاسی و نیز دغدغه‌ی خاطر و دردهای ناشی از بیماری سخت، دست به دست هم دادند، بدر در یک اغتراب روحی، زندگی نمود تا یک حالت نفسی در او به وجود آید که مرگ درگوشی با او سخن می‌گفت، اما این دلهره و اضطراب، گاه‌گاهی نیز با او ملاطفت و نرمی می‌نمود به طوری که عشق و امید به زندگی و چنگ زدن به آن، در بدر دیده می‌شد، اما این اغتراب روحی هنگامی به اوج خود می‌رسد، که بدر در وهم و گمان می‌افتد. وهم نیز زاییده‌ی کابوس اغترابی نشسته بر روی سینه و چسبیده به جان و روح اوست. این وهم، محصول اغتراب است ولی در عین حال، معادل و هم‌کفو آن است.

بدر در این زمینه چنین می‌گوید:

«وَ لَبَسْتُ یَبَیْبِی فِی الْوَهْمِ / وَ سَرِیْتُ: سَتَلْقَانِی أُمِّی / فِی تِلْكَ الْمَقْبَرَةِ التَّكْلِی»<sup>۲۹</sup> (السیاب، ۲۰۰۵: ۲/۳۵۴)

هنگامی که در سال تحصیلی (۴۶-۱۹۴۵م) بدر به همراه دیگر دانشجویان دانشکده دست به اعتصاب می‌زند و از تحصیل در این سال درسی محروم می‌شود تا به جیکور برگردد، حزن و اندوه بر او غالب می‌شود (الجندی، ۱۹۹۳: ۲۹) او در این برهه چنین می‌سراید:

مَاذَا جَنَيْتُ مِنَ الزَّمَانِ سِوَى الْكَآبَةِ وَ النَّحُولِ / أَوْ أَرْقَبَ اللَّيْلَ الطَّوِيلَ يَدُوبُ فِي الصُّبْحِ الطَّوِيلِ<sup>۳۰</sup>  
(همان: ۲۹)

احزان و مصیبت‌های بدر، در غربت زود هنگام او پنهان هستند؛ غربت همیشگی او از مادر و خانواده و مادر بزرگی که در کودکی، همچون مادری برایش بود، او را در حالتی سرگیجه آور قرار داده که میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها، بین گذشته و حال حاضر، زندگی می‌کند.

بدر در زمینه‌ی اغتراب روحی خود چنین می‌گوید:

«يَا غُرْبَةَ الرُّوحِ فِي دُنْيَا مِنَ الْحَجَرِ / وَ التَّلَجِ وَ الْقَارِ وَ الْفُولَادِ وَ الضَّجْرِ / يَا غُرْبَةَ الرُّوحِ لَا شَمْسٌ فَاتْتَلِقُ / فِيهَا وَ لَا أَفُقُ / طِيرُ فِيهِ خِيَالِي سَاعَةَ السَّحَرِ»<sup>۳۱</sup> (همان: ۳۹۴/۲)

بیماری و احساس مرگ، عامل مهمی در ایجاد اغتراب روحی در وجود بدر است. همان مرگ و جدایی که در دوران کودکی و نوجوانی، مادر، مادر بزرگ و محبوبه‌اش، آن دخترک چویان را از او گرفت، بار دیگر به سراغ او می‌آید و این زمانی است که از دارو و درمان، کاری ساخته نیست و او دریافته است که می‌میرد و شاید قصیده‌ی (لیله وداع) او که آن را چند ماه قبل از مرگش، برای همسر وفادارش نوشت، در بیان حالت اندوهی که او را فراگرفته است، صادق‌تر باشد. بدر در شعر خویش در این راستا چنین می‌گوید:

«أَوْصِدِي الْبَابَ، فَدُنْيَا لَسْتُ فِيهَا / أَلَيْسَ تَسْتَأْهِلُ مِنْ عَيْنِي نَظْرَةً / سَوْفَ تَمْضِينَ وَ أَبْقَى... أَيَّ حَسْرَةٍ؟ / أَتَمَنَّى لَكَ أَلَّا تَعْرِفِيهَا»<sup>۳۲</sup> (همان: ۳۸۶/۲).

شدت اغتراب روحی در بدر، به گونه‌ای بود که دیگر چشم‌امیدی به آینده نداشت و تنها مایه‌ی دلخوشی خود را در بازگشت به دوران کودکی می‌دید. این اغتراب پایدار در وجود او، خیالش را در گستره‌ی خوشبختی‌اش رها نکرده، بلکه آن را به حال حاضر او که بیماری و یأس و تأسف خوردن بر عمر هدر رفته‌ی گذشته است، پیوند می‌دهد. هم اوست که حزن و اندوه حاضر، او را به یاد گذشته و کودکی‌اش می‌اندازد که هر گاه ابرها به هم می‌خوردند، منتظر روشن شدن شناسیل و آمدن دختر جلیبی پشت پنجره-های آن می‌ماند. او در شعر خویش در این زمینه چنین می‌گوید:

«تَلَاثُونَ أَنْقَضَتْ، وَ كَبُرْتُ: كَمْ حُبٌّ وَ كَمْ وَجْدٌ / تَوَهَّجَ فِي فُؤَادِي! / غَيْرَ أَنِّي كُلَّمَا صَفَقْتُ يَدَا الرَّعْدِ / مَدَدْتُ الطَّرْفَ أَرْقُبُ: رَبِّمَا اتَّتَلَقَ الشَّنَاشِيلُ / فَأَبْصَرْتُ ابْنَةَ الْجَلْبِي مُقْبِلَةً إِلَى

وَعَدَى / وَ لَمْ أَرْهَأْ. هَوَاءٌ كُلُّ أَشْوَاقِي، أَبَاطِيلُ / وَ نَبْتُ دُونَمَا ثَمَرٍ وَ لَا وَرْدٍ! ۳۳  
(همان: ۳۴۸)

بدر گاهی اوقات به دلیل وجود حزن و اندوه درونش، در عناصر طبیعت نیز همین حزن و اندوه را احساس می‌کند. از جمله این‌که باران برای او نماد اندوه و دل‌تنگی و حزن روحی می‌باشد. در این راستا سخن چنین آمده است: «بدر شاکر السیاب شاعر باران است. همانا باران ریزان، احساس شعرا را بر می‌انگیزد. برخی از آنان در باران بهجت و سرور را یافته اند... و برخی حزن و اندوه... و باران نزد بدر شاکر السیاب غمگین و اندوهناک است که به تنهایی و زیان انداز می‌دهد و اشباحی را در چشم عاشق به تصویر می‌کشد» (العطیه، ۱۹۹۴: ۵۷۳-۵۷۴) بدر در شعر خود در این رابطه چنین می‌گوید:

«أَتَعْلَمِينَ أَيُّ حُزْنٍ يَبْعُثُ الْمَطْرُ؟ / وَ كَيْفَ تَنْشِجُ الْمَرَارِيْبُ إِذَا أَنْهَمْرُ؟ / وَ كَيْفَ يَشْعُرُ الْوَحِيدُ فِيهِ بِالضِّيَاعِ؟ / بَلَا أَنْتَهَاءَ - كَالدَّمِ الْمُرَاقِ، كَالجِيَاعِ / كَالْحُبِّ، كَالأَطْفَالِ، كَالْمَوْتِ - هُوَ الْمَطْرُ!» ۳۴ (السیاب، ۲۰۰۵: ۱۲۰/۲ - ۱۲۱).

در پایان این مقاله باید گفت که شعر بدر به لحاظ حوادث متفاوتی همچون مرگ مادر و مادر بزرگ، از دست دادن مهر و محبت پدر، بیماری و ضعف جسمی و نیز به لحاظ وضعیت ویژه‌ای که در آن قرار گرفته، مملو از انواع مفاهیم اغتراب است که او را بارزترین شاعر غربت‌گزین دوره‌ی معاصر قرار داده است.

#### نتیجه

از مجموع آنچه که در مقاله‌ی حاضر آمده است، می‌توان نکات زیر را به عنوان نتیجه مطرح نمود:

- ۱- عوامل پیدایش اغتراب در شعر شاعر بدر شاکر السیاب می‌تواند ریشه در زمینه‌های خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روحی، روانی داشته باشد، ولی عامل مهمی که در پیدایش اغتراب مکانی و تبعید وی به خارج از وطن، تأثیر گذار بوده، همان مسائل سیاسی موجود در کشور و رفتارهای غیر عادلانه و سلطه طلبانه‌ی حاکمان وقت بوده است.
- ۲- بدر شاکر السیاب در اشعار خود مشکلات جسمی و روحی و دیگر مشکلات را به گونه‌ای مطرح نموده است که خواننده با مطالعه‌ی این اشعار می‌تواند تا حد زیادی به وضعیت وی آگاهی پیدا نماید.
- ۳- موضوع اغتراب، چیزی نیست که فقط به شخص شاعر یا ادیب، مربوط شود و به دیگر اقشار، ارتباطی نداشته باشد، بلکه چه بسیار افرادی را که خارج از دایره‌ی

ادبا می‌باشند، نیز در دام انواع اغتراب گرفتار می‌آیند که مهمترین انواع این اغترابات، اغترابات اجتماعی و روحی، روانی می‌باشد.

۴- و نکته‌ی پایانی این‌که، اغتراب در شعر، محدود به زمان و مکان خاصی نمی‌شود، بلکه مادامی که شعرا، در این کره‌ی خاکی باشند، و عوامل اغتراب آور نیز در درون آنان و در جامعه موجود باشد، پدیده‌ی اغتراب، خود را به عنوان یک موضوع مهم و اساسی، بر شعر شعرا تحمیل خواهد نمود.

#### یادداشت‌ها

- ۱- از دست دادن دوستان، در وطن خود؛ غربت به شمار می‌آید، اما اوج غربت زمانی است که دوری از وطن و نبود دوستان، با هم جمع شوند.
- ۲- در شب‌های طولانی پاییز، / آه کاش می‌دانستی / که چگونه اندوه و دل‌تنگی بر من طغیان می‌کنند / در میان دنده‌های تاریکی قبرهای زندانی است / در میان دنده‌های مرگ فریاد می‌کشد / در خاکی که مادرم "فردا خواهد آمد"، در آن بود / پس با ناله و زاری پریشان مکن / دنیای مرگ را که در آن سکوتی ترسناک است.
- ۳- افسوس بر جسم من، گویی حادثه‌ای آن را درهم کوبیده، به خاطر طول آه‌هایش افتاده لب است / او فاقد قد و بالایی بلند است که چشم‌ها را گرفتار کند و فاقد گونه‌ای سرخ است.
- ۴- ای مادر بزرگ! بعد از تو شکوه‌هایم را برای چه کسی باز کنم، حزن و اندوه مرا در هم پیچیده و یار و یاورم کم شده است / تو ای کسی که دیروز قلبت را به خاطر دوستی من گشودی، (امروز) قبرت را در مقابل من بستی / پس برای من کم است که همواره اشک بریزم و طول ناله‌هایم مرا از بین ببرد.
- ۵- ای مادر! کاش شبح وار برمی‌گشتی / و من چگونه از آن شبح بترسم، علی‌رغم گذشت سالیان / زیبایی چهره‌ات از خیالم محو نشده است.
- ۶- این که تو را از آشنایان نزدیکم تصور کنم، نیکوست، هر چند که معقول نمی‌باشد.
- ۷- به خاطر تو، با آوارگی، تپه‌ها را در می‌نوردم و نغمه‌های گم شده‌ام را تکرار می‌کنم / و دل محزونم را در درون نی می‌ریزم که یک مستی فریبنده آن را فرا می‌گیرد.
- ۸- و آن (دختر)... به خاطر این که از نظر سنی بزرگ‌تر بود یا این که زیبایی او را فریفته بود / می‌پنداشت که من هم کفو او نیستم، پس مرا پشت سر گذاشت زمانی که برگی شب‌نمی را نوشید / و آنگاه که غنچه‌ای باز شد، او را ترسیم کردم و نسیم او را بوییدم.

- ۱۰- ای دختر عشق و خیال، بر چشمی که دلبسته به رؤیا است، اشراف داشته باش / بیست سال از سال‌های خوب عمر، که از مدارهایی در تپش قلب من عبور کردند / با این بیست سال، بهار و آنچه را که در عمر عاشق من بود، همه را بخشیدم / پس، جز بهاری کوچک، باقی نمانده است که خیمه‌ی آن را برای وعده‌گاهی ناب، برافرازم.
- ۱۱- و عادت من انکار گذشته‌ام که بوده، نیست، / اما، تمام کسانی که قبل از تو به آن‌ها محبت کردم، مرا دوست نداشتند / و به من عطوفتی نداشتند. به هفت نفر عشق ورزیدم که گاه‌گاهی / احساسشان به سوی من، متمایل می‌شد، و مرا با خود تا چین (دور دست‌ها) می‌بردند / کشتی‌هایی از عطر سینه‌هایشان و من در دریایی از وهم و شادی، غوطه‌ور می‌شدم / پس من، صدفی را بر می‌دارم، گمان می‌کنم که در آن مرواریدی است، سپس بر تنهایی من سایه می‌افکند، گیسوهای به هم بافته‌ی نخلی پر پشت.
- ۱۲- مرا دوست بدار، زیرا تمام کسانی را که قبل از تو دوست داشتم، مرا دوست نداشتند.
- ۱۳- آیا پیوسته، او را به یاد آورم، حال آنکه او مرا فراموش می‌کند؟ / و همواره در یک حالت شبه احتضار بمانم، در حالی که او از خواب خود، بهره می‌برد، چشمان دوست‌دومش / در نگاه‌های اشکبارش بر رؤیایا، درخشیدن گرفت، اما دل من / همواره در میان دنده‌هایم نجوا می‌کند / نام کسی را که به عشق و دوستی من خیانت نمود... او پیوسته با عجز و فروتنی، نجوا می‌کند.
- ۱۴- من طرز راه رفتنی دارم که در آن غربال می‌شوم. (اشاره به لرزش جسمش هنگام راه رفتن دارد).
- ۱۵- ای باران، ای حلیبی / از دختران جلیبی سخن بگو / ای باران، ای شاشا / از دختران پاشا سخن بگو / ای باران طلایی.
- ۱۶- ما، درحالتی مساوی با آنان هستیم، ستمگری که میلیون‌ها نفر را در معرض مرگ قرار داده است / ما، درحالتی مساوی با آنان هستیم، و شب را انتها و جدا شدنی است / تکان و لرزشی، سیاه پوستان را بیدار کرد، بعد از مدتی، نعمت‌های دنیا، سرکشان را رها می‌کند.
- ۱۷- در هر قطره‌ای از باران / گلی قرمز یا زرد، از گل‌های پنهانی خواهد بود / و هر اشکی از گرسنگان و برهنگان / و هر قطره‌ای که از خون بردگان می‌ریزد / لبخندی است که در انتظار دهانی جدید می‌ماند / یا سخنی است که به دنبال دهان نوزادی می‌گردد / در دنیای فردا، جوان، زندگی بخش است / باران... باران... باران... / عراق، با باران، سبز و علف زار خواهد شد... .

- ۱۸- باد، از شدت گرما، لهله می زند، همچون کابوسی در تنگ غروب / و پیوسته بر قلعه ها، درهم می پیچد یا برای کوچ پخش می شود / خلیج فارس، از آنان پر شده است، آنان با زحمت نان درمی آورند و در دریاها سیاحت می کنند آنان، پابرهنه، خدمتکار و تن- برهنه اند.
- ۱۹- دروازه های شهر، در اطراف من / طناب هایی از گل را می پیچند که قلب مرا می - چوند / طناب هایی از آتش که بر برهنگی دشت های اندوهگین، تازیانه می زنند.
- ۲۰- آتشی بدون زبانه، شب شهر ما را به بی خوابی می کشاند / ابرهایی رعد و برق زننده، و بدون باران.
- ۲۱- قلب من، چون ساحلی متروک است، نه درخششی و نه بادبانی / که در شبی تاریک، بارانی سنگین، فضایش را خیس کرد / نه فریاد برخوردی، او را دور می زند و نه سکوت کوچ کردنی.
- ۲۲- سربروس (در این شهر) رمز طغیان سیاسی است که به صورت یک فرد سرکش در شهر منصوب شده و زندان ها و اماکن لهو و لعب و فساد و جنایت و تجاوز را بنا نهاده است.
- ۲۳- سربروس باید در دروازه ها داد و فریاد کند / در بابل، آن شهر ویران / و فضا را از زمزمه، پر کند.
- ۲۴- بر پشت اسب خاکستری رؤیاها / شب هنگام، از میان تپه ها گذشتم / در حالی که از آن ها و از بلندی های طولانی آن ها / از بازار مملو از فروشندگان / از صبح خسته اش / از شب عوعو کننده و از عابریش / و از نور سیاهش می گریختم.
- ۲۵- حاتم الصکر: شاعر و منتقد سرشناس عراقی.
- ۲۶- و جیکور، چه کسی خانه های آن را بسته است؟ / در حالی که فرزندش آمده و پشت آن، در می کوید / و چه کسی راه آن را تغییر داده است؟ / و از هر جا که می چرخد، شهر گردن کشیده و به او نگاه می کند.
- ۲۷- حالت احتضاری هست، ولی مرگی نیست / سخنی هست، ولی صدایی نیست / درد زایمانی هست، ولی تولدی نیست / چه کسی شاعر را در بغداد به دار می آویزد؟ / چه کسی دستها یا چشمانش را می خرد؟ / چه کسی تاج را به عنوان خاری بر او می نهد؟

- ۲۸- تا با صدای پول‌ها و داد و فریادِ سفر، ثمردهند / و قهقهه‌ی فاحشه‌ها و مست‌ها در مکان‌های لهو و لعبش / که آن‌ها را با ارابه‌ها و رقص‌ها و آوازه‌ها پاره می‌کنند / و آنان را مانند توپ‌ها لگد می‌زنند.
- ۲۹- و دست را گزید، درحالی که با چشم‌ها پیچ می‌کرد...! / تو نایبایی و شانس اندکت، نایب‌تر است ای سلیمه! / و تشنه‌ی آوازه‌های قدیمی می‌شود / در درون خود و آهسته سخن می‌گوید: ای سلیمه! سلیمه! / چشم‌های مردم خوابیدند... آه... چه کسی از آن قلب من است، تا بیدارش کند؟
- ۳۰- و لباسم را در وهم و گمان پوشیدم / و شب روانه شدم، مادرم مرا خواهد دید / در آن مقبره‌ی داغ دیده.
- ۳۱- من در این روزگار چه چیزی بدست آورده‌ام، جز اندوه و لاغری، که شب طولانی را انتظار بکشم تا آنگاه که در صبح طولانی ذوب شود.
- ۳۲- ای دریغ از غربت روح، در دنیایی از سنگ / و برف و قیر و فولاد و دلتنگی / ای دریغ از غربت روح، نه خورشیدی / که با آن بدرخشم و نه افقی / که هنگام سحر، خیال من، در آن به پرواز درآید.
- ۳۳- در را ببند که تو در دنیا نیستی / نگاه چشمان من، شایستگی و لیاقت ندارد / تو خواهی رفت و من باقی می‌گذارم... کدامین حسرت را؟ / آرزومندم که تو آن را نشناسی.
- ۳۴- سی سال گذشت و بزرگ شدم، چه بسیار دوستی و شادی / که در قلبم برافروخته شد! / اما من، هرچه دستان رعد، به هم خوردند / چشم‌ها را دوختم و منتظر بودم، شاید که شناسیل بدرخشد / پس نگاه کردم تا ببینم که دخترجلیبی به سر قرار من آید / ولی او را ندیدم. تمام اشتیاقات من باد هوا و افسانه / و گیاهی بدون میوه و گل بود.
- ۳۵- آیا می‌دانی که باران، چه اندوهی را بر می‌انگیزد؟ / و آنگاه که فرو می‌ریزد، چگونه ناودان‌ها، غلیان می‌کنند؟ / و چگونه فرد تنها در آن، بی‌انتها، احساس گم‌گشتگی می‌کند؟ / همچون خون ریخته شده، همچون گرسنگان / همچون عشق، کودکان، و مردگان، آن باران است.

کتابنامه

الف - کتاب‌ها

- ۱- آل طعمة، سلمان عبد الهادی. (۱۴۲۳). «رواد الشعر الحر فی العراق»، بیروت: دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزیع، ط ۱.



- ۲- ابن حمّاد الجوهري، اسماعيل. (۱۳۶۸). «الصحيح»، تهران: اميرى، ج ۱.
- ۳- ابن منظور. (۱۴۰۸). «لسان العرب»، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ط ۱.
- ۴- إحسان، عباس. (۱۹۷۸). «اتجاهات الشعر العربي المعاصر»، كويت: سلسلة عالم المعرفة، إصدار المجلس الوطني للثقافة و الفنون و الآداب.
- ۵- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۹۹۲). «بدر شاكر السياب؛ دراسة في حياته و شعره»، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ط ۶.
- ۶- الأصبهاني، أبو الفرج. (۱۹۷۲). «أدب الغرباء، تحقيق: صلاح الدين المنجد»، بيروت: دار الكتاب الجديد، ط ۱.
- ۷- بلاطة، عيسى. (۲۰۰۷). «بدر شاكر السياب؛ حياته و شعره»، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ط ۶.
- ۸- شاخ، ريتشاردز. (د.ت). «مستقبل الاغتراب مع دراسة المشروع الفلسفي»، ترجمه: وهيبه طلعت ابوالعلاء، منشأة المعارف.
- ۹- توفيق بيضون، حيدر. (۱۹۹۰). «بدر شاكر السياب؛ رائد الشعر العربي الحديث»، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ۱۰- الجندي، عاصم. (۱۹۹۳). «بدر شاكر السياب؛ شاعر المأساة و الحداثة»، بيروت: دار المسيرة، ط ۱.
- ۱۱- حاوي، إيليا. (د.ت). «بدر شاكر السياب شاعر الأناشيد و المراثي»، بيروت: دار الكتاب اللبناني.
- ۱۲- داود البصري، عبد الجبار. (۱۴۰۶). «بدر شاكر السياب رائد الشعر الحر»، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة، ط ۲.
- ۱۳- راضي جعفر، محمد. (۱۹۹۹). «الاغتراب في الشعر العراقي المعاصر؛ مرحلة الرواد»، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- ۱۴- الزبيدي، مرتضى. (۱۴۲۵). «تاج العروس من جواهر القاموس»، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ط ۱.
- ۱۵- الزبيدي، مرشد. (۱۹۹۹). «اتجاهات نقد الشعر العربي في العراق»، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- ۱۶- سلامي، سميرة. (۲۰۰۰). «الاغتراب في الشعر العباسي؛ القرن الرابع الهجري»، دمشق: دار الينابيع، ط ۱.

- ١٧- سلوم، داود. (١٩٦٢). «الأدب المعاصر في العراق: ١٩٣٨-١٩٦٠م». بغداد: مطبعة المعارف.
- ١٨- السیاب، بدر شاکر. (٢٠٠٥). «دیوان الشعر»، بیروت: دار العودة.
- ١٩- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (١٣٨٠). «شعر معاصر عرب»، تهران: سخن، ج ١.
- ٢٠- العطیة، جلیل. (١٩٩٤). «اعلام الأدب في العراق الحديث»، ج ٢، دار الحكمة، ط ١.
- ٢١- عمران خضیر، حمید الكبیسی. (١٩٨٢). «لغة الشعر العراقي المعاصر»، کویت: وكالة المطبوعات، ط ١.
- ٢٢- فرزاد، عبد الحسین. (١٣٧٧). «المنهج في تاريخ الأدب العربي»، تهران: سخن، ط ٢.
- ٢٣- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_. (١٣٨٠). «شعر پویای معاصر عرب؛ رؤیا و کابوس» تهران، مروارید، ج ١.
- ٢٤- فهمی، ماهر. (د.ت). «الحنين و الغربية في الشعر العربي»، بیروت: دار الجیل.
- ٢٥- الفمیحة، محمد مفید. (١٩٨١). «الاتجاه الإنساني في الشعر العربي المعاصر»، بیروت: دار الآفاق الجديدة، ط ١.
- ٢٦- نعمان، خلف رشید. (١٤٢٦). «الحزن في شعر بدر شاکر السیاب»، بیروت: دار العربية للموسوعات، ط ١.  
ب- مجله ها
- ٢٧- ابو زید، احمد. (١٩٧٩). «الاغتراب»، مجلة عالم الفكر، جامعة الكويت، مجلد ١٠، عدد ١.
- ٢٨- النوری، قیس. (١٩٧٩). «الاغتراب اصطلاحاً و مفهوماً و واقعاً»، مجلة عالم الفكر، جامعة الكويت، مجلد ١٠، عدد ١.
- ج- منابع مجازی
- ٢٩- بنت بلال بن عمر المولد، روضة. (١٤٢٨). «الاغتراب في حياة بن دراج القسطلی» (رسالة الماجستير)، المملكة العربية السعودية جامعة أمّ القرى، كلية اللغة العربية و آدابها، قسم الدراسات العليا.  
[www.almaktaban.net](http://www.almaktaban.net)
- ٣٠- بوعافیة، حیاة، (٢٠٠٩)، «الاغتراب في شعر ابی العلاء المعری» (رسالة الماجستير)، المسیلة، جامعة محمد بوضیاف، كلية الآداب و العلوم الاجتماعية، قسم اللغة العربية و آدابها.  
[www.univ.msila.dz](http://www.univ.msila.dz)

۳۱- محمود، فتح الله، (۲۰۱۰)، «الاغتراب السیاسی»، شبکه الاعلام العراقی.  
*www.Iraqi MEDIA NET*

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی-پژوهشی)  
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم، بهار ۱۳۹۰

الاغتراب فی شعر بدر شاکر السیاب\*

الدکتورة مهین حاجی زاده  
استاذة مساعدة فی جامعة الاعداد المعلمین بأذربایجان  
علی فضا مرادی  
طالب مرحلة الماجستر

الملخص

الاغتراب بمعناه العام، ظاهره لها سابقه تعادل سابقه الحياه البشريه و هي كانت احدى الامور الهامه للحياه البشريه، لأنه كان كثيراً من الاشخاص و هم يهربون من المجتمعات البشريه او كانوا مستنكرين حصيله عمل الحكام و فی كلا الحالتين كانت ظروف ايجاد هذه الظاهره مواتيه بين الافراد البشريه. سابقه هذه المسأله بمعناها الخاص أي الاغتراب الادبي الذي هو مطموح النظر في هذا المقال ترجع الى عصر الادب الجاهلي أيضاً، أما من بعد هذا العصر و فی العهود الادبيه المتأخره كان موضوع الاغتراب لقي عنايه بالغه من جانب الشعراء و كان له أثر في اشعارهم و تمكن مشاهده المصداقيه البارزه لهذا الموضوع في الادب العربي المعاصر، لأنه كانت اسباب و عوامل مؤديه الى تشديد هذه الظاهره في هذا العصر، منها العوامل السياسی و الاقتصاديه و سائر العوامل الموجوده. هذاالمقال يدرس موضوع الاغتراب في شعر بدر شاکر السیاب، الشاعر العراقي المعاصر و هو في ضمن تبیین انواع الاغتراب، يناقش عوامل ايجاد هذه الانواع في شعره و من البديهي أن الاحوال الروحيه و الجسميه للشاعر و سائر الاحوال الزمانيه و المكانيه الموجوده تكون من عوامل ايجاد هذه الاغترابات عند الشاعر.

الكلمات الدليلية

الاغتراب، الشعر العربي المعاصر، شعرالعراق، بدر شاکر السیاب.

\* تاريخ الوصول : ۱۳۸۹/۱۰/۱۱ تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۰۳/۱۵

عنوان بريد الكاتبة الالكتروني: Hajizadeh\_tma@yahoo.com